

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیب

۱۷ دسمبر ۲۰۰۹



جناب جیلانی لیب

پایه های تمدن و فرهنگ

زبان

"درین نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند..." از مقدمه شاهنامه ابو منصور.

زبان به مثابه یک پدیده فرهنگی به انسان توانائی بخشید تا نظم و هماهنگی نسبی را که اشاره های مختلف بدن، بخصوص دست و پا و همچنان صدا تا آنزمان بین آنها بوجود می آورد، تکامل داده و دشواری راه در پیش داشته را جهت تشکیل تمدن بشری آسانتر سازد.

به مرور زمان بعضی ازین صدا ها معنای معینی پیدا نموده و در جامعه خویش قراردادی می شوند. کلمه ها زاده شده ، بر اساس آنها ، پایه پیدایش نخستین زبان ها ریخته می شود و بدین وسیله بخش مهمی از فرهنگ جامعه ، از سینه ای به سینه ها و از نسلی به نسل ها انتقال نموده و پرورش می یابد.

نخستین کلمه های نیاکان ما ، به احتمال زیاد هجا ها و صدا هائی بوده اند که در زمان ترس، گرسنگی، هیجانی شدن و غیره از خود در می آورده اند. بخش معینی از کلمه ها ، از بستر پدیده های طبیعت آبستن می شوند و ریشه پیدایش خویش را در تقلید صدا های طبیعی می یابند، تا امروز بدانجا می رسد که ادای کلمه ها ، دهنده تصویر معینی در ذهن گوینده و شنونده اش می شوند.

قدسیّت کلمه تا آنجاست که نخستین است و نزد خداست و خداست : به قول انجیل یوحنا "در ابتداء کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود" ، جبرئیل(ع) به حضرت محمد(ص) پیام می آورد که "بخوان بنام پروردگارت!" ، و زمانی که مردی نزد پیامبر اسلام لفظی را به غلط استفاده میکند، وی به یاران می فرماید : برادر تان را رهنمایی کنید که گمراه شده است".

تأثیر جادویی زبان تا آنجاست که باران را می بارد ؛ بیمار را شفاء می بخشد ؛ جن را میراند و میخواند و افسون را باز میکند و می بندد. اگرچه صدا های مختلف حیوانات متفاوت بیانگر مقصد خاصی هستند و داکتر "بویمر" المانی بعد از شصت سال کوشش توانست تا با مرغ ها و خرس ها حرف بزند و اگر همچنان زبان دیدنی ، لمسی و بوئیدنی به معنی دلالت یا نشانه داریم ، هدف از زبان را به مثابه پدیده اجتماعی - فرهنگی ، اکثر دانشمندان زبان گفتاری یا ملفوظ می دانند که تابع قواعد صرف و نحوی می باشد و جمله های آن با ادای صوت توسط اعضای گفتار اداء می گردد. اوضاع گوناگون ، گویش ها را در زبان بوجود می آورند و به اساس درجه پیشرفت شرایط اجتماعی - سیاسی ، گویش معینی زبان دستوری و معیاری می شود.

زبان به اندیشه و احساس فرهنگ جامعه جان می بخشد و او را به هم می پیوندد. پایه هویت اجتماعی يك ملت زبان اوست ، تا بدانجا که برای نامگذاری زبان های مختلف ، اکثرا نام ملت صاحب آن زبان ذکر میگردد. زبان متبلور سطح مدنیت جامعه خویشان می باشد و به گفته لغت نویسان ما ، "فرهنگ" اوست.

زبان یکی از پایه های استوار فرهنگی مردم خود است و به همانگونه که ملت خوب و بدی وجود ندارد ، در باره زبان نیز کسی نمیتواند ادعای چنین تفکر واهی را داشته باشد.

در جامعه چندین ملیتی که واضحا چند زبانی نیز می باشد ، هر کوششی برای رشد و توسعه يك یا چند زبان معین ، عملیست آگاهانه برای برتری آنها در برابر دیگر ملیت ها و زبان های آن جامعه.

پیشرفت فرهنگی يك جامعه چند زبانی زمانی میتواند بدرستی میسر گردد، که روند تکامل یکی ، مانع رشد ، بسط و توسعه دیگری نشود و همچنان تأثیر پذیری آنها از همدیگر ، به ضرورت و داد و ستد طبیعی و اجتماعی آنها واگذار گردد.

زبان بیانگر توسعه و تکامل پدیده های دیگر فرهنگیست و در رابطه مستقیم با درجه پیشرفت آنها قرار دارد. به همین دلیل بسط و انکشاف زبان در بین همه ملیت ها موازی صورت نگرفته است و دستگاه واژگانی زبان ها از غنای متفاوتی برخوردارند.

دستگاه واژگانی زبان بخصوص با روند تکامل جامعه و فرهنگ عیار شده و بازتاب دهنده این دگرگونی و واژگونی می گردد. دستگاه هجائی و دستوری زبانها به مراتب کمتر ازین حالت تأثیر می پذیرند. زبان هم مثل دیگر پدیده های فرهنگی ، در جریان مرآمده با دیگر زبان ها به ثروت و توانائی خویش می افزاید. این داد و ستد به اساس ضرورت شرایط کلی فرهنگ صورت می گیرد و درچارچوبه صرف و نحو زبان جامعه ، میتواند جانی برای خویشان پیدا نماید. تحمیل و جبر که نیاز زبان را نادیده میگیرد ، کوششی است بیهوده در راه تغییر و سیر تکامل زبان. واژه ها می توانند به مرور تاریخ متروک گردند ، دوباره زنده شوند و یا در جاهای مختلف معنی های متفاوتی

یابند. واژه های ثبت نگردیده حتی گاهی به باد فراموشی جاودانه سپرده می شوند. واژه های نو بوجود می آیند، با معنی جدید و یا جای واژه های دیگر را نیز میگیرند. تعداد زبان های جهان از چند هزار بیشتر است و برای همه آنها، گروهبندی علمی و معینی وجود ندارد.

اگر از تقسیم بندی زبان ها به اساس نام های سه پسر پیامبر حضرت نوح(ع) (بگذریم (سامی، حامی و یافثی)، سه دسته بندی زبان از همه معمولتر است: گروه لسان های آریایی که زبانهای هند و اروپایی ازین خانواده اند (فنلندی و مجارستانی از این قاعده استثنا است)، زبان های سامی که بابلی، عربی و عبری شامل آن میشوند و زبان های اورال و التایی که ترکی و زبان های تاتار را جزو این گروه دانند. زبان های دیگری چون چینی، زبانهای بومی افریقا، زبان سرخپوستان و ... شامل این گروهبندی نمی باشند.

تحول و تکامل زبان پارسی دری را که از خانواده زبان های هند و اروپائیتست، میتوان از زبان اوستائی تعقیب نموده و بعد بازتاب و پرورشش را به خصوص در زبان های پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و سغدی جست و جو نمود.

به باور عده ای دری در زمان ساسانیان زبان درباری بوده و گویا به حکم بهمن اسفندیار، مردم به درگاه وی بدین زبان گفت و گو مینموده اند. کلمه (در) خود معنی دربار را میداده است.

با پژوهش های امروزیین شرقشناسان اما روشن گردیده که "دری" واژه دگرگون شده "تخاری"، "دُهری" یا "دُهری" است. زبان تخاری نقش عمده ای در ساختار زبان پارسی داشته است. مراد از تخارستان همان سرزمین باستانی میان بلخ و بدخشان است و از ساحل دریای آمو تا معابر هندوکش.

سنگ نوشته هائی که در دو آتشکده نوشاد در افغانستان پیدا شده، نشان میدهد که زبان پارسی دری در سده یکم و دوم میلادی در خراسان و تخارستان، لسان نوشتاری و دیوانی بوده است.

نخستین ریشه زبان پارسی دری را لسان اوستائی تشکیل میدهد و آخرین تحول او پیش از اسلام.

و در بطن زبانهای منطقه به خصوص پارتی یا خراسانی، ساسانی و سغدی صورت گرفته است.

زبان پارسی باستان - زبان فارس ها - که به گفته "ترابی" در "نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران پیش از اسلام"، فاقد سنت های ادبی استوار و دیرین بوده است، بعد از انقراض دولت هخامنشیان اهمیت خویش را از دست میدهد و به عنوان زبان رسمی کشور پارس از بین می رود. این زبان حدود دوصد و بیست سال شاهنشاهی هخامنشیان زبان رسمی سرزمین پارس بوده است. واژه به احتمال زیاد زبان پارسی از (پارت) گرفته شده و با تغییراتی که زبان عربی و تاریخ بروی آن گذاشته، بالاخره پارس گردیده و پارتی که خراسانی معنی می دهد، به فارسی یا پارسی مبدل گردیده است. زبان پارسی و دری، یکیست. ادبیات، تاریخ گویای کهن و موجودیت حوزه فرهنگی گسترده اش، بیانگر و نشاندنده این نکته می باشند.